

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بحث سند حدیث علی الید

در مورد سند حدیث ملاحظه فرمودید که کثیری از بزرگان طبق شهرت عملی فقها خواسته‌اند ضعف سند حدیث را جبران کنند و حجیت حدیث را از راه عمل مشهور به حدیث تصحیح کنند. کسانی که این مبنا را قبول ندارند، طبیعی است که از این راه نمی‌توانند حدیث را معتبر بدانند؛ اما کسانی که کبرا را قبول دارند و قائل هستند که عمل مشهور به يك روایت ضعیف السند جابر ضعف سند آن روایت است، غالباً از نظر صغرا نیز پذیرفته‌اند که مشهور فقهای امامیه مانند فقهای عامه بر طبق این روایت فتوا داده و بدان استناد کرده‌اند.

بیان امام خمینی(ره)

امام(رضوان الله تعالی علیه) با این که کبرا را قبول دارند، یعنی عمل مشهور را جابر ضعف سند می‌دانند، اما از نظر صغرا، تحقیقی را در کتاب البیع خود ارائه داده‌اند که خلاصه آن این است که اگر کتب قدما را تفحص کنیم، برای ما استناد قدمای از فقها به این روایت محرز نمی‌شود. می‌فرمایند: هنگامی که کتب قدما مثل کتاب «الانتصار» مرحوم سید مرتضی را بررسی کنیم، برای ما روشن نمی‌شود که سید به این روایت استدلال و استناد کرده است؛

البته ایشان این روایت را آورده است اما من باب الاحتجاج علی الخصم می‌باشد؛ یعنی در مواردی که در مقابل عامه خواسته‌اند که فتوا دهند، فرموده‌اند: خود شما این روایت را دارید و در کتب فقهی و حدیثی خود شما این روایت وجود دارد.

پس، مرحوم سید به این روایت به عنوان استناد عمل نکرده و بلکه احتجاجاً علی الخصم آن را بیان داشته‌اند. در ادامه نیز می‌فرمایند: مرحوم شیخ طوسی هم در کتاب «خلاف» و هم در کتاب «مبسوط» از عباراتشان این مطلب استفاده می‌شود و فرموده‌اند: مرحوم شیخ در کتاب «خلاف» علاوه بر این که به اصل عدم الدلیل استدلال کرده، در دنباله‌مسأله‌ای این روایت را هم ذکر کرده است؛ یعنی اول فرموده است که ما بر این فتوا دلیلی نداریم و الاصل عدم الدلیل، بعد به عنوان بیان و دلیل دیگر، این روایت را آورده است؛ سپس می‌فرمایند: اگر واقعاً روایت مورد استدلال و استناد شیخ باشد، دیگر مجالی به اصل عدم الدلیل نمی‌رسد و مرحوم شیخ باید از اول به همین روایت استناد می‌کردند.

همچنین می‌فرمایند: ابن زهره در کتاب «غنیه» نیز این روایت را به عنوان يك روایت قابل اعتماد مورد استدلال قرار نداده است. و یا در کتاب‌های دیگر همچون «مقنعه» و «مراسم» سلار و «وسيله» ابن حمزه، اصلاً اثری از این روایت وجود ندارد.

این روایت در کتب صدوق نیست (نه در کتاب های پدر و نه در کتاب های پسر)؛ در کتاب های فقهی شیخ مفید نیز این روایت ذکر نشده است؛ باز در ادامه می فرمایند: در هیچ يك از کتب علامه به این روایت استدلال نشده است. بنابراین، مجموع فرمایش ایشان در چند بخش خلاصه می شود: **يك**: این مطلب که در بین قدمای از فقها استناد و شهرتی نسبت به این روایت نداریم؛ و هر آنچه در کتب آنها از این روایت آمده، در مقام احتجاج بر خصم است و نه اعتماد و استناد به روایت. **مطلب دوم**: می فرمایند: عمل به این روایت، از زمان بعد از مرحوم علامه در کتب فقهای امامیه آمده است، و در میان متأخر المتأخرین شهرت نسبت به این روایت وجود دارد.

اما تنها چیزی که در اینجا مقداری ما را نسبت به این نظریه مردد می کند، این است که ابن ادریس در کتاب «سرائر» با این که خبر واحد صحیح السند را هم حجت نمی داند، به این روایت عمل کرده است. در **يك** تعبیر می فرمایند: بالاخره با نبود شهرت قدمایی عمل به این روایت مشکل است، اما از این طرف، امثال ابن ادریس به این روایت عمل کرده اند و شهرت بین المتأخرین نیز به آن ضمیمه شده است؛ متن روایت هم **يك** متنی نیست که از امثال ثمره صادر شود و یک متن متقنی است؛ لذا، مجموع این قرائن، سبب می شود که ما بگوییم «**ترك العمل بالرواية مشکل آخر**». بالاخره نتیجه گرفته اند که ما نمی توانیم خیلی به این روایت استدلال کنیم و این را مستند فقهی قرار دهیم. این خلاصه فرمایش امام (رضوان الله تعالی علیه).

مناقشه در فرمایش امام خمینی (ره)

والد بزرگوار ما **دام ظلّه** در کتاب «القواعد الفقهیه» فرمایش امام را مورد مناقشه قرار داده اند. اولین مطلب - که ما فقط اشاره می کنیم و به عهده خود شماست که به عبارات کتاب مراجعه کنید - می فرمایند: شما معتقد هستید که در کتب مثل سید و شیخ و ابن زهره و.... این روایت به عنوان احتجاجاً علی الخصم آمده است، در حالی که اگر در عبارات آنها دقت کنیم، عبارات ظهور در این دارد که خود آنها نیز این مطلب را قبول دارند؛ به عبارت دیگر، احتجاج می کنند بما هو مقبول عنده و عندهم؛ یعنی مثلاً ظاهر عبارت سید این است که به چیزی که هم مقبول در نزد خودش است و هم در نزد دیگران، احتجاج می کند. مگر به چیزی که مقبول در نزد خود انسان هست نمی شود استدلال و احتجاج کرد؛ این را با مراجعه به انتصار می توانید بدست آورید.

امام در «کتاب البیع» **يك** عبارتی را از کتاب «الانتصار» آورده اند، ولی عبارت دیگری که اصلاً ظهور در این دارد که مرحوم سید این روایت را تلقی به قبول کرده است، در صفحه 317 از کتاب وجود دارد که به آنجا مراجعه کنید.

همچنین مرحوم شیخ طوسی در کتاب «مبسوط» مواردی را ذکر می کند که در این موارد، روایت را به عنوان استناد آورده است و نه احتجاج؛ که در جلد سوم صفحه 59 و جلد 4 صفحه 132 است؛ و همچنین این که فرموده اند عبارت ابن زهره در کتاب «غنیه» چنین ظهوری دارد، با مراجعه به عبارت ایشان معلوم می شود که چنین ظهوری نیست. نکته مهمی که در فرمایش امام وجود دارد این است که می فرماید: «و لم اری الی الان فیما عندی من کتب العلامه تمسکه به لاثبات حکم و انما نقل عن ابن جنید و ابن ادریس التمسک به علی ما حکى»، می فرماید: در کتب علامه ندیده ام که به این روایت تمسک کرده باشد؛ فقط مرحوم علامه از ابن جنید و ابن ادریس نقل کرده که به این روایت تمسک کرده اند.

اینجا دو مطلب وجود دارد؛ **يك** مطلب این است که ما وقتی به کتب علامه مراجعه می کنیم، مواردی را می بینیم که بدون این که نقل از ابن جنید یا ابن ادریس باشد، می فرماید: **لعنوم قوله (ص) علی الید ما اخذت حتی تؤدی**؛ در جلد پنجم «مختلف»، صفحه 321 و صفحه 417 و جلد ششم صفحه 63 که در اینجا می گوید: **و الرسول (ص) قال**، یعنی به طور رسمی این روایت را به پیامبر اسناد می دهد؛ همچنین در صفحه 72 و 78، 87 و 158 این مطلب وجود دارد. مطلب دوم این است که پسر علامه فخر المحققین در کتاب «ایضاح الفوائد» در شرح قواعد علامه موارد بسیاری شاید بیش از بیست مورد در آنجا پیدا کردیم که به

این روایت تمسك می کند؛ اگر واقعاً این روایت در نزد والدش مرحوم علامه مورد قبول نبود، لا اقل بدان اشاره می کرد؛ اما به طور قطعی این را به پیامبر نسبت می دهد و به این حدیث استدلال می کند. پس، نتیجه این شد که تا اینجا اشکال صغروی امام ظاهراً قابل جواب است؛ و در نتیجه کسانی که کبرا را قبول دارند، می توانند بگویند که چون مشهور فقها بر طبق این روایت عمل کرده اند، می تواند جابر ضعف سند باشد.

اشکال و جواب

نکته دیگر این است که اگر کسی سؤال کند این روایت در کتب اربعه نیست و نبود آن در کتب اربعه چه بسا جواز استدلال به این روایت را مخدوش می کند. جوابش این است که در رجال خوانده اید نه وجود روایت در کتب اربعه قرینه بر حجیت روایت است و نه نبود روایت موجب ضعف روایت؛ ما روایات معتبری داریم که علما و بزرگان بر طبق آن عمل و بدان اعتماد می کنند، اما در کتب اربعه هم وجود ندارد. اما سرّ این که چرا کتب اربعه محور فقها شده، نکاتی است؛ از جمله این که می گویند این کتب از جهت تبویب و منظم بودن در باب احکام - (اختصاص به احکام غیر از کتاب کافی) - و... سبب شده است که مقداری مشهور شوند. هذا تمام الکلام در سند حدیث؛ و از آنجا که خود ما شهرت را جابر ضعف سند می دانیم، در نتیجه روایت را معتبر می دانیم.

فقه الحدیث روایت

اما عمده بحث در فقه الحدیث این روایت است که بر روی مفردات آن نیز باید بحث کنیم که «علی» یعنی چه؟ «ید» یعنی چه؟ آیا «ید»، ید مرکب را هم می گیرد یا نمی گیرد؟ ید صغیر و مجنون را می گیرد یا نمی گیرد؟ ید امانی را می گیرد یا نمی گیرد؟ مراد از «ما اخذت» چیست؟ آیا فقط اعیان است و یا شامل حقوق هم می شود؟ معنای غایت در «حتی تؤدیه» چیست؟

يك بحث از این جهت است؛ يك بحث هم از نظر جمل ترکیبیه است که معنای این جمله ترکیبیه چیست؟ قبل از این که وارد بحث روایت شویم، چند مطلب را باید مورد توجه قرار دهیم؛ يك مطلب این است که برخی احتمال داده و یا ادعا کرده اند که این روایت اجمال دارد؛ «علی الید ما اخذت حتی تؤدیه» مجمل است و مجمل قابل استدلال نیست. شبیه این ادعا را در بحث قاعده لاجرح - اگر در ذهن شریفتان باشد - برخی از بزرگان می گفتند که معنای حرج روشن نیست و اجمال دارد؛ چیزی هم که اجمال دارد، فاقد صلاحیت استدلال است.

مرحوم میر عبدالفتاح مراغی به مرحوم نراقی نسبت داده است که ایشان گفته این روایت اجمال دارد و در نتیجه باید روایت را کنار بگذاریم. جواب این اشکال آن است که نه، همان گونه که خواهد آمد، در این روایت هیچ اجمالی وجود ندارد و ما إن شاء الله در مباحث آینده این مطلب را اثبات خواهیم کرد.

مطلب دوم این است که اگر این روایت بخواهد مستند حکم فقهی و مستند برای فقیه قرار بگیرد، باید يك مطلب مسلم باشد و پیامبر(ص) در مقام اخبار نباشد. اگر کسی گفت که عبارت «علی الید ما اخذت حتی تؤدیه» در مقام اخبار است و نه انشاء و جعل حکم؛ در نتیجه، دیگر این روایت قابل استدلال نیست.

شاهد خوبی را برای شما عرض کنم و آن این که در مورد ماه رمضان، برخی از بزرگان به جمله «الذی جعلته للمسلمین عیداً» بر يك مدعای در باب رؤیت هلال استدلال کرده اند و آن این که يك روز واحد باید برای مسلمان ها عید باشد؛ مرحوم آقای خوئی یکی از شواهدی که بر مدعایشان می آورند (که البته ما هم اصل مدعای ایشان را پذیرفته ایم و در جای خودش هم ثابت کردیم) این است که اشکال بسیار مهم این است که این گونه عبارات در مقام جعل حکم و جعل قانون نیست.

در مورد کلمات قصار پیامبر یا کلماتی که در نهج البلاغه از امیر المؤمنین (ع) وارد شده است، یکی از سؤالاتی که می‌کنند، این است که چرا در کتب فقهی ما به عبارات امیر المؤمنین (ع) خیلی استدلال نمی‌کنند؟ با چشم پوشی از مسأله سند، يك جهت عمده اش این است که این گونه عبارات در مقام جعل حکم نیست. حال، در مانحن فیه باید اثبات کنیم که این جمله، جمله خبری نیست؛ پیامبر نمی‌خواهند اخبار کنند که بر «ید» است آنچه را که می‌گیرد تا زمانی که ادا کند؛ اگر بخواهیم این جمله را خبری معنا کنیم، معنایش این می‌شود که چیزی که در دست انسان است، تا زمانی که ادا کنیم در دست انسان است.

اشکال چنین معنایی، اولاً این است که این معنا رکبک في النفس؛ و ثانیاً علاوه بر این که رکاکت دارد، خود کلمه علی ظهور در الزام دارد؛ و ثالثاً این همه فقهای عامه و خاصه که در مقام نقل این روایت و استدلال به این روایت بر آمده‌اند، کاشف از این است که متفاهم عرفی از این روایت يك جمله خبری نبوده است؛ بنابراین، احتمال این که این روایت عنوان خبری دارد، اصلاً به طور کلی منتفی است؛ و بنابراین، روایت در مقام انشاء و جعل يك حکم است.

بعد از روشن شدن این دو مطلب، وارد بحث فقه الحدیث روایت می‌شویم:

آیا روایت بر حکم وضعی دلالت دارد یا حکم تکلیفی؟

در این که «علی الید» خبر مقدم و «ما اخذت» مبتدای مؤخر است، تردیدی نیست؛ پس، عبارت این می‌شود: «ما اخذت علی الید». اما بحث مهمی که در اینجا واقع شده، این است که «علی» در «علی الید» جاره است و جار و مجرور نیاز به متعلق دارد؛ و این مطلب ریشه این بحث اصلی می‌شود که از این روایت، آیا حکم تکلیفی می‌فهمیم یا حکم وضعی؟ تا این مقداری که بنده ملاحظه کردم، حدود شش نظریه در این روایت وجود دارد:

نظر اول: برخی از فقها مثل مرحوم شیخ طوسی و حتی مرحوم علامه - (یکی از عبارات های که مرحوم علامه دارد و همین علی الید را به آن استدلال کرده، در همین جهت است) - گفته‌اند که از روایت فقط حکم تکلیفی را می‌فهمیم. حکم تکلیفی عبارت است از: «وجوب الرد العین فی صورة البقاء»؛ شارع می‌فرماید: عین تا زمانی که باقی است تکلیفاً ردش به مالک واجب است، اما روایت نسبت به بعد التلف دلالتی ندارد؛ و برای ضمان و مسایل دیگر باید برویم سراغ ادله دیگر.

اینجا این نکته را عرض کنم که فقهای مثل امام (رضوان الله تعالی علیه) که بالاخره سند این روایت را پذیرفته‌اند، دیگر به این روایت نمی‌توانند استدلال کنند. اگر این روایت از ادله خارج شود، وقتی برای ضمان دلیلی نداشته باشیم، می‌گوییم اصل برائت از ضمان است؛ بنابراین، یا باید به این اصل تمسک کنیم و یا باید برای ضمان برویم سراغ سیره عقلائی. پس، نظر اول این است که حدیث علی الید دلالت بر حکم تکلیفی وجوب رد دارد، رد مال به مالک واجب است.

نظر دوم: که مرحوم نراقی و مرحوم ایروانی در حاشیه مکاسب قائل هستند، این است که می‌گویند ما از روایت حکم تکلیفی را می‌فهمیم؛ اما حکم تکلیفی وجوب الحفظ را؛ «علی الید ما اخذت» یعنی حفظ مال تا زمانی که مالکش بیاید آن را بگیرد، واجب است؛ در نتیجه از روایت، وجوب رد استفاده نمی‌شود.

نظر سوم: این است که از «علی الید» ضمان را می‌فهمیم؛ مشهور فقها این مطلب را استفاده کرده‌اند؛ لکن هم فی صورة البقاء و هم فی صورة التلف؛ عین تا مادامی که خودش وجود دارد، ذی الید نسبت به خود عین ضامن است؛ وقتی هم که عین تلف شد، مثل یا قیمتش راضامن است.

نظر چهارم این است که روایت دلالت بر حکم وضعی ضمان می‌کند؛ اما فقط در صورت تلف را شامل می‌شود؛ و دیگر در صورت بقاء ضمانی نیست.

نظر پنجم مرحوم نائینی این نظر را قائل است؛ و می‌گوید: «علی الید» به دلالت مطابقی دلالت بر ضمان دارد اما به دلالت التزامی، از آن حکم تکلیفی را استفاده می‌کنیم.

نظر ششم این است که به دلالت مطابقی، هم حکم وضعی و هم حکم تکلیفی را از «علی الید» استفاده می‌کنیم. ریشه نظریات فوق دو مطلب است که روی آنها فکر بفرمایید برای بحث فردا؛ يك مطلب این است که «علی الید»، جار و مجرور، متعلق به چیست؟

در خود روایت فعل یا شبه فعلی نیست که این جار و مجرور متعلق به آن شود؛ پس، متعلق چیست؟ مطلب دوم این است که آیا دلالت «علی» با توجه به متعلقش فرق می‌کند؟ اگر اسناد به مال (علی دین) داده شود يك معنا دارد؛ اگر اسناد به مردم داده شود (علی الناس)، حکم تکلیفی است؛ آیا این اختلاف سبب می‌شود که معنای «علی» فرق کند؟ این دو مطلب اگر روشن شود، این انظار روشن می‌شود که کدام صحیح بوده و کدام صحیح نیست.